روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲ خرداد ۱۳۹۸ • ۱۷ رمضان ۱۴۴۰ • ۲۳ می ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۳۵ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۲۹ • اذان صبح‌فردا ۴:۱۲ • طلوع آفتاب ۵:۵۴

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون و سوفیا

یک‌دفعه برو اصفهان دوچرخه‌سواری!

پوریا عالمی

- سلام میدون دوم! از آنجا که مهم‌ترین تحلیلگر زنده منطقه هستی، بگو ببینم نظرت درباره این گردشگرها که با دو اتوبوس رفتند ابیانه و آواز خواندند و شـادی کردند و بعد همه‌شان را احضار کردند چیست؟

: ببین عشـقم! نظر من مثبت است. من در ابتدا از اقدام سـریع، به‌موقع، عاجلانه، فی‌الفور، سریع‌السیر، سـیار سـریع (غیر آیدین)، فوری‌فوتی، بشـمار سـه، آنی و سه‌سـوت مسئولان تشـکر می‌کنم که تا فیلم آوازخواندن مسـافران ابیانه درآمـد، از در درآمدند و پدرشـان را درآوردنـد. همین‌طور اقـدام فوری برای دسـتگیری طراحان لباس و مانتو، شـاخ‌های اینستا، داف‌ودوف‌هـا، دلالان دلار و دیگر افراد شـرور باعث خرسـندی است. به نظر من باید هم مسافران ابیانه را دستگیر کرد، چون؛

۱- با دوتا اتوبوس رفتند. پس حتما می‌خواسـتند رد گم کنند.

۲- با اتومبیل شـخصی نرفتند و این یعنی اینها دل در گرو لایف‌اسـتایل غرب دارند! وگرنه هر ایرانی اصیلی حتما از خودروی شخصی استفاده می‌کند.

۳- اینهـا گروهی رفتند سـفر و این یعنـی دارند کار تشکیلاتی می‌کنند.

۴- در زمانه‌ای که بشـر از تنهایی رنج می‌برد، اینها به صورت گروپ یا گروهی حال می‌کنند که این خیلی بد است.

۵- اینها آواز خواندند. آوازخواندن ممنوع است.

۶- اینها توی فیلم شـاد بودند که وقتی گوشت شده کیلویی ۱۵۰ تومن، مشکوک است.

۷- اینها فیلم را خودشـان گرفتند و خودشـان منتشر کردند که همه اینها معلوم اسـت آموزش‌دیده جایی هستند.

۸- اینهـا اگـر ریگی به کفششـان نبود یـا اختلاس می‌کردنـد یـا رانـت می‌خوردنـد یا زمیـن و جنگل می‌خوردند یـا بودجه تلف می‌کردند. چه معنی دارد پا شدند رفتند سفر؟

۹- اینهـا آواز کـه می‌خواننـد، سـفر کـه می‌روند، خوشـحال هم که هسـتند، یک‌دفعه بروند اصفهان دوچرخه‌سواری هم بکنند دیگر!

- بهتریـن تحلیـل بود میـدون دوم. واقعـا تو داری جهان‌شمول می‌شوی.

کارتون خواب

پاول کنستانتین

یادبود

آدم‌ها و حرف‌ها

هادی خانیکی

صبح پنجشنبه ۱۱ خرداد در گوشه‌ای از گورستان پرجنب‌وجوش بهشت زهرا، زنی آرام گرفت که هنوز حرف‌های ناگفته برای زندگی داشت. فریده ماشینی که به ناگاه و سـبکبال پر کشید و در میان انبوهی از انـدوه و داغ و دریـغ آنان کـه او را از دور و نزدیک می‌شناختند، به خاک سپرده شد، چهره‌ای ناشناخته نیز دارد. همان روز نفیسه زارع‌کهن به زیبایی درباره «دست‌های آبی فریده خانم» در «شرق» نوشته بود؛ اما علاوه بر آن، «اندیشـه آسمانی‌اش» هم کمتر از دست‌های آبی‌اش نبوده؛ «او آسمانی‌تر از آن بود که در خاک بماند» و همین می‌تواند زاویه‌ای برای دیدن نیمرخ نادیده او باشد.

کاش در فرهنگ و زبان مـا ایرانیان، جا و مکانی بهتر از اندوه یادها و سوگواره‌ها برای دیدن تمام‌رخ آدم‌ها و بازآفریدن میراث‌های آنها یافت می‌شـد تا بازخوانی صفحات ناخوانده و نادیده وجودشان نام «مرثیه‌سرایی» به خود نمی‌گرفت و به‌جای آموختن از مرگ و در مرگ، جایی هم برای آموختن از زندگی و در زندگی باز می‌شـد؛ اما افسوس که چنین نبوده و هنوز هم نیسـت؛ پس باید پذیرفت که در سـوگ فریده ماشـینی باید از زندگی او نوشـت و همین نیز مغتنم است.

روشـن است که از این پس درباره «فریده خانم» فراوان خواهند نوشـت و از قدر گم‌شـده او به‌وفور سـخن خواهند گفت، ولی نیکوتر آنکه در این میان، سـخن‌ها بر مـدار تصویر واقعی او بگـردد. تصویر واقعی فریده خانم، زنی است اندیشمند و فروتن در میانه میدان اجتماع که در فراز و فرود بیش از سـه دهـه تلاش نه در کنار آنکه بودش بیش از نمودش بود. به تمثیل دکتر شریعتی، به باغی می‌ماند سرسبز که سردری متواضع و خودمانی داشته است، بدون قفـل و کلید و دربانی که هرکس بی‌هوا و بی‌هراس می‌توانسته به دیدار او بیاید و از فضای باز اندیشه و کنشـش بهره گیرید. او ایمانی راسخ داشت و دل به خداوند و ذهن به کتاب آسـمانی‌اش سپرده بود؛ در عین حالی که با همه افق‌های باز نسبت داشت و به همه میدان‌های عمل اجتماعی وارد می‌شد.

این‌گونه اندیشـیدن و زیستن از او آدمی ساخته بـود که بـرای جوانان سـنگ‌صبور بـوده و برای سیاست‌ورزان و کنشـگران اجتماعی، حلقه وصل و برای دل‌های رمیده، همیشه حرف‌هایی از جنس امید، آشـنایی و اصلاح داشت. پس نقطه عزیمت بـرای بازخوانی «فریـده خانم» همین اسـت که بدانی فروتن بود و اندیشـمند و خستگی‌ناشناس و آسـمانی و به‌راسـتی شـاهکار او همین‌گونـه زندگی‌اش بوده است.

دغدغه‌های یک آموزگار

جنگ با یک دکمه خاموش نخواهد شد!

محمدرضا نیک‌نژاد

۱- یکی از معروف‌ترین سندهایی که تارنمای افشاگر «ویکی‌لیکس» منتشر کرد، فیلمـی بود که در آن یکی از بالگردهـای آمریکایی در عراق گروهی از غیرنظامیان را با بی‌تفاوتی کامل به گلوله بسـت و کشـت. شـاید بخشی از ایـن بی‌تفاوتی در کشـتن آدم‌ها به روش‌های آمـوزش نظامیان برگردد! این روزها بازی‌هـای رایانه‌ای، آن هم از نوع جنگـی‌اش، بخش جدایی‌ناپذیری از این‌گونه آموزش‌هاسـت. این آموزش‌ها برای خلبانـان، نظامیان درگیر در جنگ‌های الکترونیکی و کنترل‌کنندگان پهپادها و ... ضروری اسـت. بیشـتر خلبانـان پهپادها در جایی دور از هیاهوی جنگ، شـاید در کشـور خود و در آرامش کامل! پشـت یک رایانه پیشرفته می‌نشـینند و مانند کسانی که دارند بازی رایانه‌ای می‌کنند به هدف‌ها شـلیک کرده و چه‌بسا به دور از بسیاری از حس‌های انسـانی، انسان یا انسـان‌هایی را از پای درمی‌آورند؛ مانند بسیاری از علاقه‌مندان به این بازی‌های رو به گسـترش و شـاید هم‌احسـاس با آنان که در هر بازی، ده‌ها و شـاید صدها شخصیت مجازی را به خشن‌ترین شکل ممکن می‌کشند و ککشان هم نمی‌گزد و ...؛ خالی از همه حس‌ها، گرایش‌ها، همدردی‌ها و اندیشـه‌های انسـانی و عاطفی! غافـل از این که جنگ، جنگ است و بازی، بازی!

۲- ایـن روزها یکی از بخش‌های مهم گفت‌وگوهای سیاسـی- اقتصادی در جمع‌های خانوادگی، محفل‌های دوسـتانه و محل کار و ... جنگ اسـت. گرچه بالاترین مقام‌های کشـور احتمـال جنگ را صفر می‌داننـد، اما تکرار واژه جنـگ، به‌ویـژه در رسـانه‌های درون و برون‌مـرزی، فضـای مجازی و خط‌ونشان‌کشیدن‌های فرماندهان جنگ در یک سوی جریان هم بی‌اثر نیست. اما در ایـن میانه و در گفت‌وگوهای خصوصی‌تر شـوربختانه برخی از جنگ دفاع می‌کنند و آن را رخدادی زودگذر، کم‌اثر و حتی سازنده می‌خوانند! کاری به گرایش‌های افراطی در دو سـوی ماجرا ندارم. چند روز پیش در ادامه یک پرسـش کلاسی، جوانان ۱۶، ۱۷ ساله دبیرستانی با اصطلاحاتی مانند «خیلی باحاله» و «حال میده» و «مث این بازیا از یک مرحله میریم مرحله بعد» و ... جنگ را توصیف می‌کردند! شوربختانه این بچه‌ها از جنگ چیزی نمی‌دانند و بزرگ‌ترها نیز گاه از سر عصبانیت، از این جناح و آن جناح و این فرد و آن فرد، ناخواسـته واژه‌هایی را بر زبان می‌رانند که می‌تواند جنگ را در ذهن جوانان و نوجوانـان کوچک و عادی نشـان داده و آنان را مشـتاق به آن کند! جنگ واقعیت ضدتوسـعه‌ای دارد و بهترین و تواناترین نسل‌ها را درگیر می‌کند و از شکوفایی بازمی‌دارد.

جامعه‌هـا هرچه پیشـرفت کرده‌انـد در صلح و آرامـش و امنیت بوده اسـت. گرچه گاهی جنگ‌ها ناگزیر بوده‌اند، اما تا آنجا که ممکن اسـت باید از آن فاصلـه گرفت و از فراهم‌کردن زمینه‌های سیاسـی، اجتماعی و روانی آن جلوگیری کرد. باید توجه داشـت که جنگ، افزون‌بر سرمایه‌های مادی و زیربنایی، سرمایه‌های انسانی را نیز به باد می‌دهد؛ بی‌گمان کودکان، نوجوانان و جوانان امروز، آینده‌سـازان این کشـورند. باید به آنهـا فهماند که آنچه در صلح نهان اسـت با صدها جنگ به دسـت نمی‌آید. بایـد به جوانان و حتی بزرگ‌ترها هشـدار داد که جنگ بازی نیست، آن هم از نوع رایانه‌ای آن که با یک دکمه روشن می‌شود و با همان دکمه خاموش. جنگ ممکن است با یک دکمه آغاز شود، اما بی‌گمان با یک دکمه خاموش نخواهد شد!

پشت تاریخ

آموختن ما و گذشتگان

امان‌اللّه قرایی‌مقدم

جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

ایرانیان اولین مردمانی بودند که برای مقام آموزگار اهمیت بسیار قائل شدند و آموزش و پرورش را مهم دانسـتند. تعلیم و تربیت در ایران تاریخی طولانی دارد. این مسـئله‌ای است که در کتاب «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش» به آن اشاره و همچنین جمله‌ای نقل کرده‌ام تا نشان دهم شغل معلمی چقدر برای ایرانیان باستان ارزشمند بوده است. آمده است اهورامزدا می‌گوید: «ای زردتشت مقدس کسـی را معلم بخوان که روز و شـب مطالعه کند و از تشـویش روزی در امان باشـد». از همین جمله می‌توانیم برداشت کنیم جایگاه معلم در فرهنگ ایران از چند هزار سال قبل تا چه اندازه مهم و مقدس بوده است. در کتاب «آموزش و پرورش در ایران باستان» نوشته دکتر علیرضا حکمت آمده است همه آتشکده‌ها -که در ایران بیش از ۸۷ آتشـکده وجود داشـته- مراکز تعلیم و تربیت بوده‌اند. ایرانیان مکان مدرسـه را آن‌قدر مقدس تلقی می‌کردند که آن را از مراکز سـر و صدا و بازار دور نگه می‌داشتند. چون ایرانیان به مقام معلم و احترام به او توجه بسیار داشتند و او را بسیار ارج می‌نهادند، معلمان در کنار جنگاوران، کشاورزان و درباریان جزء چهار طبقه اشـراف محسوب می‌شدند. در حالی که ایرانیان باستان به اهمیت آموزش و پرورش واقف بوده‌اند و آن را چراغ روشـنایی می‌دانسـتند، در اروپا اولین مدرسـه‌ها در قرن هشتم و در زمان امپراتور شارلمانی در کلیساها برپا شـد. ما صدها سال پیش از میلاد مسیح در آتشـکده‌ها مدرسه داشتیم. به گفته نظامی «چنین بود رسم اندر آن روزگار/ که باشد در آتشگه آموزگار». پس از اسلام مساجد مرکز درس بوده است و حلقه‌های درسی در آنها تشکیل می‌شده و هر معلمی بنا بر اهمیتش تعدادی شـاگرد داشـته است. همچنین ما ۲۰ سال زودتر از ژاپن دارالفنون داشته‌ایم. اما به‌طور کلی باید گفت جایگاه معلم با هیچ شـغل و مقامی قابل مقایسه نیست. هر کشـوری که پیشرفت کرده، به واسطه آموزش و پرورش پیشرفت کرده است. آمریکایی‌ها مدیون جان دیویی و نظریاتی بودند که او در سـال ۱۹۱۱ ارائه کرد؛ ژاپنی‌ها مدیـون تحولات آموزش و پرورش در سال ۱۹۴۸ بودند؛ هند نیز چنین بود. در واقع نیروی انسانی متخصص را هیچ کارخانه‌ای تولید نمی‌کند. معلم اسـت که این نیرو را به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، معضلات و مشـکلات اجتماعی نیز به آموزش و پرورش برمی‌گردد. همه مشکلات ما به آموزش و پرورش ما مربوط می‌شود. اگر دختران یا پسران ما چنین و چنان هسـتند، اگر فضای مجازی ما چنین وضعـی دارد، اگر مردم در هر مکان و زمانی بی‌اعتقاد یا بااعتقادند، به آموزش و پرورش ما برمی‌گردد. سال‌هاسـت من به مسـئولان گفته‌ام این‌قدر روی معلم پرورشـی تأکید نداشته باشند و فقط به فکر درست‌کردن معلم پرورشـی نباشند. واقعیت این است که معلم فیزیک یا شـیمی یا جامعه‌شناسـی خیلی بهتر از معلم پرورشی می‌تواند عقاید دینی و ایمان را به دانش‌آموزان منتقل کند. کافی اسـت معلم فیزیک به شکل مؤثر در لابه‌لای درس فیزیک خود به وجود خدا اشـاره کند و دانش‌آموزان از او خواهند پذیرفت؛ تا معلم پرورشی که تصور می‌کنند حقوق گرفته است تا این درس را به آنها بدهد. باز به همین دلیل اسـت که در همه دنیا متخصصانی که نامشـان در تعلیم و تربیت زبانزد است، معلمان ابتدایی بوده‌اند. مثلا جان آموس کمونیوس، مربی قرن هفدهم در بوهم که این روزها جمهوری چک نام دارد، هربارت، فلوبر، هنری پستالودزی (که بر سـنگ قبر او نوشته شده، همه عمرش را صرف تعلیم و تربیت نوباوگان کرده اسـت) ماریا مونتسوری ایتالیایی، جان دیویی که در سال ۱۹۱۱ انقلاب آموزشی به راه انداخت و پراگماتیسم را مطرح کرد، دکرولی، گاتینو، واشبورن، پیاژه و بسـیاری دیگر معلمان دوره ابتدایی بوده‌اند. با توجه به همین نام‌ها می‌توانیم دریابیم مقطع ابتدایی تا چه اندازه مهم اسـت و اگر این مقطع درسـت باشد، تعلیم و تربیت نیز درسـت خواهد بود. اما متأسفانه امروز به این مقطع چنان که باید بها داده نمی‌شود.

تجربه دیگران

۱۴۳۰ اعتصاب برای آینده زمین
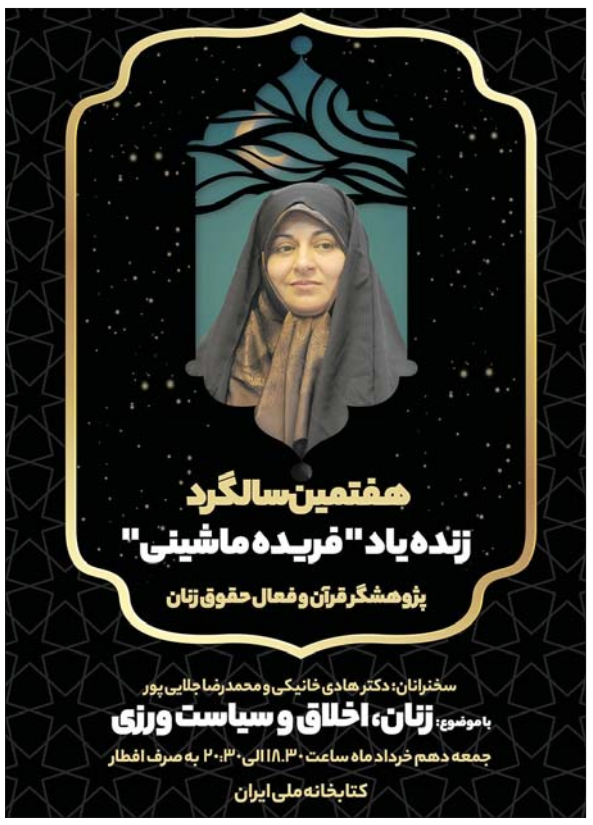
فردا قرار اسـت دور تـازه‌ای از اعتصابـات دانش‌آموزان بـرای افزایش توجه بـه بحران‌های اقلیمی در ۱۱۴ کشـور و بیش از هزارو ۴۳۰ نقطه برگزار شـود. گرتا تونبرگ رهبر ۱۶ساله برای اعتراض در برابر بحران‌های آب‌وهوایی و اقلیمی که هر روز گسترش می‌یابد، جنبشی اقلیمی را آغاز کرده است. ایده او «جمعه‌ها برای آینده» اسـت که با راه‌اندازی اعتصاب دانش‌آموزی در کشورش سوئد آغاز شد و اکنون در سراسر جهان برگزار می‌شود. او اعتراض خود را با همکاری دانش‌آموزان و در تعداد کم آغاز و سـازماندهی کرده اسـت. اما اکنون مقامات جهانی، والدین، دانشمندان، فعالان محیط زیسـت و... از این اعتصابات استقبال و اعلام حمایت کرده‌اند. مجله تایـم به تازگی عکس او را روی جلد خود قـرار داده بود. او در مصاحبه‌اش گفت: «حالا من با تمام دنیا سـخن می‌گویـم». تونبرگ تاکنـون دیدارهایی با چهره‌های برجسته جهان از پاپ تا رؤسای جمهور کشورهای مختلف داشته است. اعتصاب ۲۴ می یکی از مهم‌ترین تظاهرات‌هاسـت و در چند هفته گذشته دانش‌آموزان هرکدام بـه گونه‌ای درصدد بودند تا حمایت و توجـه مردم را جلب کنند. مثلا یکی از آنان نوشـت : «به پا خیز و قهوه‌ات را بنوش، سـیاره دیگری برای زندگی وجود ندارد. ما داریم به آهسـتگی می‌میریم». اکنون و پس از چند سال فعالیت گرتا تونبرگ فعال محیط زیست هر جا که می‌رود، با استقبال مردم روبه‌رو می‌شود.